

تحلیل نمادهای مجموعه شعر سحوری از نعمت میرزازاده (م. آزرَم)

عبدالله واثق عباسی

گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.

سال هجدهم، شماره پنجم، مرداد ۱۴۰۴، شماره پی در پی ۱۱۱، صص ۱۵۳-۱۳۹

<http://dx.doi.org/10.22034/bahareadab.2025.18.7879>

۲

نشریه علمی سبک شناسی نظم و نثر فارسی
(بهار ادب سابق)

چکیده:

زمینه و هدف: نعمت میرزازاده (م. آزرَم) یکی از شاعران متعدد و جامعه‌گرای ایرانی است. مجموعه شعر سحوری دربردارنده اشعار سیاسی و اجتماعی وی با نگاهی دینی و با زبانی رمزی و سمبلیک می‌باشد. عنوان این مجموعه که از مثنوی مولوی برگرفته شده، تمثیلی است رمزی از خود شاعر که پیوسته در طول زندگی خویش با دو عفریتة زمان یعنی جور و جهل درآویخته و مردم را با سلاح شعر خویش آگاهی بخشیده است.

روش‌ها: پژوهش پیش روی، به شیوه توصیفی - تحلیلی و با رویکرد کتابخانه‌ای تهیه و تدوین شده است. نگارنده ریشه‌های نمادگرایی در شعر نعمت میرزازاده بویژه مجموعه شعر سحوری را مورد بازکاوی قرار داده است.

یافته‌ها: این مجموعه دارای عناصر نمادینی است که سرچشمه آنها را میتوان در طبیعت، اساطیر و بن‌مایه‌های دینی و مذهبی یافت. طبیعت و جلوه‌های گوناگون آن، مهمترین خاستگاه رمزهای شعری او در این مجموعه است.

نتیجه‌گیری: «سحوری» دارای محتوایی اجتماعی است و به عنوان اثری انقلابی در جهت مبارزه با استبداد و جهل و نادانی به زبانی سمبولیک سروده شده است. مجموعه شعر سحوری که در تقابل با شب سیاه خفقان قرار دارد، فریاد روشنگری سر میدهد و گویای این نکته است که نعمت میرزازاده بیرق بیداری برافراشته و پنجه در پنجه جهل و بیداد افکنده است.

تاریخ دریافت: ۲۶ بهمن ۱۴۰۳

تاریخ داوری: ۲۷ اسفند ۱۴۰۳

تاریخ اصلاح: ۱۸ فروردین ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۴

کلمات کلیدی:

میرزازاده، مجموعه شعر سحوری، نمادپردازی، طبیعت.

* نویسنده مسئول:

✉ vaceghabbasi@lihu.usb.ac.ir

☎ ۳۱۱۳۲۰۰۰ (+۹۸ ۵۴)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

Analysis of the Symbols in the Poetry Collection "Sahouri" by Nemat Mirzazadeh (M. Azarm)

A. Vaseq Abbasi

Department of Persian Language and Literature, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 14 February 2025

Reviewed: 17 March 2025

Revised: 07 April 2025

Accepted: 18 May 2025

KEYWORDS

Mirzazadeh, *Sahouri* poetry collection, symbolism, nature.

*Corresponding Author

✉ vaseghabbasi@ihu.usb.ac.ir

☎ (+98 54) 31132000

ABSTRACT

BACKGROUND AND OBJECTIVES: Nemat Mirzazadeh (M. Azarm) is one of Iran's committed and socially engaged poets. His poetry collection *Sahouri* encompasses political and social poems, expressed through a religious perspective and with a symbolic and allegorical language. The title of the collection, derived from Rumi's *Masnavi*, is a symbolic allegory of the poet himself, who throughout his life has constantly battled the two demons of time: oppression and ignorance, and has enlightened people with the weapon of his poetry.

METHODOLOGY: This study was conducted in a descriptive-analytical manner, with a library-based approach. The author examines the roots of symbolism in Nemat Mirzazadeh's poetry, particularly in the collection *Sahouri*.

FINDINGS: This collection contains symbolic elements whose origins can be traced back to nature, mythology, and religious themes. Nature and its various manifestations are the primary sources of poetic symbols in this collection.

CONCLUSION: *Sahouri* contains social content and is written as a revolutionary work aimed at fighting against despotism and ignorance, using a symbolic language. The poetry collection, which stands in contrast to the dark night of oppression, raises a cry of enlightenment and signifies that Nemat Mirzazadeh has raised the banner of awakening and is grappling with ignorance and tyranny.

<http://dx.doi.org/10.22034/bahareadab.2025.18.7879>

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 18	 0	 0

مقدمه

نعمت میرزازاده (م. آزر) که در اول اسفند ۱۳۱۷ شمسی در شهر مشهد زاده شده، یکی از شاعران متعهد و مبارزی بود که پس از نفوذ اندیشه‌های جلال آل‌احمد و شریعتی و تئوری‌هایی چون «بازگشت به خویش» و تشکیل کانونهای مذهبی و فرهنگی چون «حسینیۀ ارشاد» در تهران و «کانون نشر حقایق» در مشهد و... در کنار شاعرانی همچون علی موسوی گرمارودی به شعر مذهبی گرایش پیدا کرد (خطیبی، ۱۳۸۵: ۳۲). در واقع میرزازاده با انتشار مجموعه شعر «سحوری» در شهریور ۱۳۴۹ شمسی از آغازگران این جریان ادبی به شمار می‌آید. مجموعه شعر سحوری او دربردارنده اشارات بسیاری است که گرایش او را به شعر نو مذهبی و در عین حال انقلابی نشان میدهد. این مجموعه که پس از انتشار نایاب میشود، به فاصله اندکی پس از چاپ دوم، توسط مأموران امنیتی (ساواک) جمع‌آوری میگردد و سپس به صورت غیرمجاز از سوی ناشران ناشناس مخفیانه به مقیاس بسیار زیاد چاپ و توزیع میشود.

عنوان این مجموعه یعنی «سحوری» از حکایتی برگرفته شده که در دفتر ششم مثنوی مولوی آمده است. از «داستان آن شخص که بر در سرایی نیم‌شب سحوری میزد، همسایه او را گفت که: آخر نیم‌شب است، سحر نیست، و دیگر آنکه در این سرای کسی نیست، بهر کی میزنی؟ و جواب گفتن مطرب او را»:

آن یکی میزد سحوری بر دری درگهی بود و رواق مهتری
(مولوی، ۱۳۶۸، ج ۳: ۳۲۲-۳۲۱)

این حکایت که به عنوان مقدمه در سرآغاز مجموعه شعر سحوری نیز آمده، باید از حکایتی باشد که مولوی احتمالاً از شمس تبریزی شنیده است. در مقالات شمس سخن از کسی است که «او را شب روز شده بود. آن یکی گفت که در این خانه کسی نیست. این سحوری برای که میزنی؟ گفت خاموش! مردمان، خانقاه‌ها و کاروانسراها میکنند برای خدا. من نیز برای خدا چیز میزنم...» (تبریزی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۱۲۴). سحوری زدن در اصل آواز سحرگاهی است که برای بیدار کردن روزه‌گیران میخوانند، در حکایت مولوی مرد رازدانی است که میخواهد غافلان از حق را بیدار کند و به تعبیری یک مرشد یا خود مولاناست.

با توجه به این مقدمه، سحوری در شعر نعمت میرزازاده خود شاعر یا هر آزادیخواه و مبارزی است که قصد دارد با دو عفریت جور و چهل درآویزد و مردم را از دست آن دو نجات دهد و آگاهی بخشد و به جای آن مهربانی و دانش را جایگزین سازد. یأس و بدبینی شاعر از همان نخستین شعر وی در این مجموعه نمایان است. او که در جبهه‌ای به فرصت هستی با این دو عفریت می‌جنگد، به مهربانی و دانش هشدار میدهد که به او از پشت خنجر زنند: - با جور و چهل - دو عفریتۀ زمان - / در جبهه‌ای به فرصت هستی / درآویخته‌ام / ای مهربانی و دانش / هش دارید / از پشت خنجرم زنید (میرزازاده، ۱۳۸۵: ۷۲).

بیان مسأله و سؤالات تحقیق

نمادگرایی یکی از تنها زمینه‌های مهم شعر فارسی است که هم در اساطیر از نقش و جایگاه مهمی برخوردار است و هم با اندیشه‌های عارفانۀ صوفیه درآمیخته و شاعران عارف برای بیان عوالم روحی خود که قابل درک برای عوام نیست، از چنین شگرد هنرمندانه‌ای بهره برده‌اند. پس از آن با ورود اندیشه‌های سیاسی در ادبیات فارسی، شاهد پیدایش نمادهای اجتماعی در شعر هستیم که از وضعیت و احوال و شرایط جامعه نشأت گرفته و پس از طی زمانی طولانی و پشت سر گذاشتن فراز و نشیبهای فراوان به وسیله نیمایوشیج و سپس از طریق پیروانش تحت عنوان

سمبولیسم اجتماعی ادامه پیدا کرد. «در جریان سمبولیسم اجتماعی، با شاعرانی روبه‌رو هستیم که برخلاف شاعران جریان شعر رمانتیک، عمده توجه آنها به مسائل سیاسی- اجتماعی و مشکلات و آرمانهای مردم است. شعر شاعران این جریان از پشتوانه نوعی درک و دریافت فکری و فلسفی برخوردار است. اعتقاد این شاعران به تعهد و التزام در برابر جامعه و اصول انسانی، شعر آنها را از اشعار غیرمتعهدانه جریان «شعر موج نو» و «شعر حجم‌گرا» که داعیه‌دار نظریه «هنر برای هنر» یا «شعر محض و ناب» بودند، جدا میکند و در واقع اصطلاح سمبولیسم اجتماعی، گویای دو ویژگی اصلی و محوری، محتوایی و ادبی شعر نیما و پیروان راستین او یعنی: ۱- جامعه‌گرایی و ۲- رمزگرایی است» (حسین‌پور چافی، ۱۳۸۴: ۱۵۴-۱۵۳).

نعمت میرزازاده نیز همچون دیگر شاعران متعهد، به جنبه‌های اجتماعی شعر و تأثیر آن بر جامعه توجه داشت. «سحوری در زمره شعر متعهد قرار دارد و همان فلسفه‌ای را دنبال میکند که شعر عصر مشروطه؛ البته به جهت خصایص تکنیکی با شعر مشروطه تفاوت دارد» (زرقانی، ۱۳۸۳: ۶۴۱). با وجود ممنوع کردن انتشار آن توسط نیروهای امنیتی، به دلیل برخورداری از اشعار سیاسی- اجتماعی با نگاهی دینی، مرتب و پی‌درپی به صورت غیرقانونی و به اصطلاح پشت سفید منتشر میشد. «زمینه شعری او اکثراً مذهبی بود و نمونه‌های والای آنرا غالباً از میان بزرگان دین میگرفت. همین علاقه و حوادثی چون قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تبعید امام خمینی باعث شد که به صراحت، اشعاری در حمایت و جانب‌داری از این نهضت دینی خلق کند» (یاحقی، ۱۳۹۱: ۱۴۶).

شعر سمبولیسم یا نمادگرایی اجتماعی از تعهدی اخلاقی نسبت به جامعه و مردم آن سرچشمه میگیرد که با درون‌مایه‌های سیاسی و غالباً اجتماعی سعی در جهت‌دهی به افکار و اندیشه‌های اقشار مختلف جامعه با زبانی رمزی دارد. اینگونه از شعر علاوه بر داشتن پیام و درون‌مایه‌ای روشن‌گرانه، از زیباییهای هنری نیز برخوردار است که سبب تأثیرگذاری دوچندان بر روی مخاطب خواهد شد؛ یعنی هم روح و روان خواننده را تحت تأثیر قرار میدهد و هم افکار و اندیشه او را به مسیر مورد نظر هدایت میکند.

شاعران متعهد در عصر سیاهی و ستم، به دلیل فشار و سخت‌گیریهایی که به جهت محتوای نقادانه سیاسی و مذهبی موجود در آثارشان بر آنها اعمال میشد و از حق هرگونه انتشار آزادانه آثارشان محروم بودند، به رمزگرایی یا نمادپردازی روی آوردند. مجموعه شعر سحوری نیز که به سال ۱۳۴۹ سروده شده و به دوره اول شاعری او، یعنی دوران مبارزه شاعر با دو غفرتنه جور و جهل مربوط میشود. در این پژوهش تلاش شده، ضمن بررسی نمادهای گوناگون شعر او، به این سؤالات اساسی پاسخ داده شود که اولاً سرچشمه این نمادها چیست؟ و ثانیاً مهمترین نماد به کار رفته در این مجموعه کدام است؟

پیشینه تحقیق

در خصوص بررسی نماد و نمادپردازی در آثار شاعران ایرانی، تحقیقات بسیاری صورت گرفته، اما در زمینه اشعار و آثار نعمت میرزازاده (م. آزر م) و خصوصاً مجموعه شعر سحوری، پژوهش مستقلی که در آن به بررسی و تحلیل نمادهای شعر او پرداخته باشد، انجام نشده است. البته یاحقی در کتاب «جویبار لحظه‌ها» و زرقانی در کتاب «چشم‌انداز شعر معاصر ایران» و محمد حقوقی در جلد اول کتاب «شعر نو از آغاز تا امروز» به شرح حال و بررسی آثار نعمت میرزازاده و سبک شعری او پرداخته‌اند. همچنین خطیبی در مقاله «درنگی بر شعر م. آزر م» که در مقدمه مجموعه شعر سحوری چاپ شده، به بررسی و تحلیل شعر وی پرداخته است. مقاله «سحوری و بیدارکننده» که در مجله بامداد، شنبه یازدهم اسفند ۱۳۵۸، شماره ۲۳۰ چاپ شده از دیگر پژوهشهایی است که در این خصوص

انجام شده است. این مقاله عنوان نویسنده ندارد، اما آنچنان که آزر میگوید گویا به قلم منوچهر آتشی است (ر.ک: خطیبی، ۱۳۸۵: ۵۱).

بحث و بررسی

نماد شیء یا چیزی است که نویسنده آنرا جانشین تصورات یا مفاهیم انتزاعی نقش بسته در ذهنش میکند و میتواند چندین مفهوم مختلف را شامل شود. نماد در لغت به معنی «نمود، نما و نماینده است و در برابر واژه فرنگی (symbol) می‌آید که از کلمه (symbolon) به معنی علامت، نشانه و اثر میباشد. نماد شیء بی‌جان یا موجود جاندار است که هم خودش است و هم مظهر مفاهیمی فراتر از خودش» (داد، ۱۳۸۷: ۴۹۹)؛ لذا در اصطلاح «به عنوان چیزی تعریف میشود که به جای چیز دیگری قرار گرفته باشد. به عبارت دیگر، چیزی است که معنای خود را بدهد و جانشین چیز دیگری نیز بشود یا چیز دیگری را القا کند» (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۵۴۴).

نماد با توجه به ظرفیتهای ادبی خود، در هر مکان و زمانی قابلیت‌های متفاوتی به خود میگیرد و میتواند مفهومی مطابق شرایط موجود را انعکاس دهد. «عنصر نماد بر آن است که بر ایماها، استعاره‌ها و برجستگی کلامی، تمثیلهای و اسطوره‌ها چنان تأثیری بگذارد که در هر زمان، سمندروار از خاکستر خویش متولد شوند. نماد میتواند در بطن ساختار آثار هنری جای گیرد و با معانی چندپهلوی خود به آنها زندگی و رنگی ابدی ببخشد» (سلاجقه، ۱۳۸۹: ۳۱۵).

شعری را که در آن شاعران از سمبل یا نماد استفاده کنند، شعر سمبولیسم یا نمادگرا میگویند. اینگونه اشعار «معمولاً برخوردار از برترین و گسترده‌ترین مایه از ابهام و سایه روشن هنری است که مخاطب از آزادی تأویل متن یا شرکت در آن برخوردار است. البته قرائنی در آن است که چونان قطب‌نما جهت‌گیری دید و داوری شاعر را در قبال پدیدارها و امور مطرح در شعر نشان میدهد و مخاطب را در مسیر نگاه و کیفیت عواطف شاعر هدایت میکند» (حمیدیان، ۱۳۸۱: ۱۴۱). هرچند در شعر شاعران سبک عراقی مخصوصاً شعر عرفا، به کارگیری نماد و رمزپردازی را به فراوانی میتوان مشاهده کرد، اما به عنوان یک مکتب ادبی مستقل، در قرن نوزدهم و توسط شاعران فرانسوی مطرح شد. «شارل بودلر را میتوان پیشرو خلق آثار سمبولیک قلمداد کرد. پس از او، افرادی از وی الهام گرفتند که با آثار خود زمینه را برای پیدایش سمبولیسم آماده کردند. آثاری که طبق اصول این مکتب خلق میشوند، حالت‌های ذهنی را از طریق کاربرد نمادها در خواننده برمی‌انگیزند و هر کس به نوعی آنها را درمی‌یابد و میفهمد» (بیات، ۱۳۸۷: ۱۱).

سمبولیسم اجتماعی نخست به وسیله نیمایوشیچ به دلیل آشنایی او با زبان فرانسه رواج پیدا کرد و سپس به وسیله پیروانش ادامه و گسترش یافت. در واقع «زبان سمبولیک از یکسو بیانگر احساس تعهد شاعران نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی و دردها و آرزوهای مردم بود و از سوی دیگر به دلیل فضای خفقان و سانسور و تهدید، شاعران نمیتوانستند با زبانی مستقیم به تعهدات خود عمل کنند، از این روی به ناچار به زبان سمبولیک و اشاره روی آوردند تا از گزند و آسیب، در عین پرداختن به آن مسائل در امان بمانند» (حسین‌پور چافی، ۱۳۸۴: ۲۰۳).

نعمت میرزازاده نیز یکی از شاعران متعهد و مبارزی به شمار می‌آید که به پیروی از نیمایوشیچ زبانی رمزآلود و نمادین را برای بیان افکار و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی خویش به کار گرفته است. سرچشمه نمادهای او را میتوان در سه عنصر مهم یعنی طبیعت، آیینهای ملی و اساطیری و بن‌مایه‌های مذهبی یافت. «سحوری» که خود عنوان شعری است که آنرا برای شفیع کدکنی (م. سرشک) سروده و بر نام کلی این مجموعه شعری اطلاق

گردیده، در اصل بن‌مایهٔ دینی و مذهبی دارد؛ او کسی است که با خواندن آواز در ماه رمضان هنگام سحر مردم را برای روزه گرفتن بیدار میکند.

در حقیقت این واژه دارای چنان ظرفیت و استعدادی است که میتواند نماد هر مبارز و آزادی‌خواهی باشد که بیدار کردن مردم جامعه را از خواب جهل و نادانی و غفلت و وظیفهٔ خود میداند. بانگ بیدار و گرم او که تا دورترین کوچه پس‌کوچه‌های شهر میرود، شهری که شب روح سیاهش را در تمام آفاق و کرانه‌های آن گسترده و از سموم نفس‌هایش در تمام پیکر شهر زهر رخوت دمیده، سحوری بر در خانه‌ها مشت میزند و بر سر بامها بال میکشد و با صدایی گاه دور و گاه نزدیک خفتگان را به آواز هشدار میدهد. او که تنها سلاحش همین بانگ است، با چندین سپاه گران شب به نبرد برمیخیزد. شبی که خواب و بیم و سکوت و سیاهی را با خود دارد و پیوسته در بادها می‌دمد و مردم را به خواب و رخوت و سستی فرامیخواند. اما سحوری برعکس به مردم هشدار میدهد که: «خواب‌تان بس که اندام‌تان خست/ چشم باید به دیدن/ پای باید به رفتار/ دست، باید به بنیاد/ قلب باید به - عشقی - تپیدن» (میرزاده، ۱۳۸۵: ۱۴۸).

او که میداند آنچه شب وعده داده، خواب نیست؛ بلکه آنها را با زهر رخوت مسموم کرده تا از جای نجنبند، در پاسخ شب که به افسون خویش خفتگان را از شنیدن بانگ سحوری باز میدارد و او را بیگانه و دشمن آرامش شهر میداند، سحوری خود را بیگانه و دشمن میداند اما بیگانه با شب و دشمن آرامش مرگ. سحوری با این که شب چهره‌اش برافروخته و سرخ و نیلی است، سرگرم کار خویش است. علاوه بر بن‌مایه‌های مذهبی، طبیعت و عناصر مرتبط با آن از مهمترین سرچشمه‌های نمادهای نعت میرزاده در مجموعه شعر سحوری میباشد.

طبیعت

استفادهٔ شاعران از پدیده‌ها و عناصر طبیعی برای بیان مفاهیمی که غیرقابل تجسم هستند و نمود عینی ندارند، تقریباً به یک اصل تبدیل شده است. درواقع «طبیعت بهترین دستمایه و غنی‌ترین منابع را برای نمادپردازی در اختیار شاعران و نویسندگان نهاده و هر زمان عناصر تازه‌ای از گنجینه‌اش را به هنرمندان هدیه میدهد» (فتوحی رودمجنی، ۱۳۹۲: ۱۹۰). در شعر معاصر برخلاف شعر کلاسیک، طبیعت به دلیل درآمیختن آن با زندگی و عین شدنش با وجود آدمی، بهترین دستاویز برای بیان نگرشها، باورها و مسائل خاص اجتماعی است. میرزاده در شعری با عنوان «احساس» که در خرداد ۱۳۴۲ سروده، به نوعی این وحدت و پیوند را به تصویر کشیده و احساس توأمان خویش را بیان نموده است:

«من از غریو شیئهٔ اسبان بی‌سوار/ من از غبار خفته در آغوش راه‌ها/ من از پرنده، ابر، شکوفه، درخت، سیل،/ از هرچه زندگی است/ حتی از تلاش همین یاس پیرمان/ کامسال هم بهار به فرقش شکوفه ریخت/ احساس شرم میکنم و/ رنج می‌برم» (میرزاده، ۱۳۸۵: ۷۳).

و در شعری دیگر این پیوند را این گونه اعلام میدارد:

«کوه‌ها فریادهای منجمد هستند/ صخره‌ها خشم فروخورده/ تپه‌ها تاول/ درهٔ خواب سرد سنگینی است/ ابرها گه سوگواراند و/ گاهی رایت تسلیم/ راه‌ها- اینک- نگاه ممتد حسرت/ و درختان قامت درخواست/ رود هم حتی/ جز که نجوای غزل‌های لطیف عارفانه نیست» (همان: ۹۶).

طبیعت در شعر میرزاده با تمام جلوه‌ها و گونه‌هایش از زمان و مکان گرفته تا جانوران و پرندگان و حتی روییدنیاها بازتاب بارزی یافته است:

«اینک دوباره دهکده خاموش/ صبح زلال - آینه دار نبردها- / در خاوران دور/ شکفته است/ چنگ بلند کرکس خورشید/ سیمای آسمان سحر را/ در خون کشیده است./ جنگل - کنار دهکده- مبهوت/ هرم شراره نفس صبح/ بر درهم تفکر جنگل دمیده است/ اینک تمام دهکده خالی است.../ باران سیل وار شب پیشین/ - باران موسمی- / سیمای کوه و چهره جنگل را/ خون دشت و صخره و سنگر را/ با پنجه بلوری خود/ پاک شسته است...» (همان: ۷۴-۷۵).

زمان و زیرمجموعه های آن مانند شب، صبح، فصول سال و... از مقوله هایی است که در مجموعه شعر سحوری به وفور تجلی یافته است. شب و دیگر عناصر نمادین آن، از مهمترین کلید واژه های شعر او به شمار می آید. کمتر شعری را میتوان یافت که این واژه و یا تعبیرات مربوط به آن، به صورت نمادین در آن به کار نرفته باشد؛ حتی عنوان برخی از شعرهای او، به گونه ای در پیوند با شب است. در شعر «شب و شبگیر» که نمادی از فضای خفقان و سکوت و استبداد است، شب نفسهای پایانی حیات خود را میکشد و ردای تیره اش در حال فروافتادن است. این مؤده را شبگیر با لحن جان بخش و بیدارکننده اش اعلام میدارد:

«شبگیر میخواند: صدای آبی اش، رویان/ شب دور میگردد: / ردای تیره اش، افتان» (میرزازاده، ۱۳۸۵: ۱۶۰).

در شعر «شب چرانی» شاعر با تکرار واژه «شب» در هر مصرع، از شب بد، شب دد، شب اهریمن، شب شعبده، شب گرگ در پوستین شبان، شب شب چرانی به فرمان دیو، شب کاروان داری راهزن، شب یادبود بلوغ لجن، شب سالروز جلوس دروغ و شب سور اهریمن و سوگ خویش یاد میکند:

«شب بد، شب دد، شب اهرمن/ وقاحت- به شادی- دریده دهن/ شب نورباران، شب شعبده/ شب خیمه شب بازی اهرمن/ شب گرگ در پوستین شبان/ شب کاروان داری راهزن/ شب سالروز جلوس دروغ/ شب یادبود بلوغ لجن/ شب کوی و برزن چراغان شده/ فضاحت ز شیپورها نعره زن/ شب شب چرانی به فرمان دیو/ شب سور اهریمن و سوگ من» (همان: ۱۷۳).

میرزازاده در شعری با عنوان «فاجعه» که به محمود طوسی آنرا تقدیم کرده، بودن شب را چندان مهم نمیداند ولی پذیرفتن و تسلیم شدن به آنرا فاجعه میداند:

«میگفت: «این شب است./ شبی خاموش/ با آسمان کوتاه سنگینش/ با باده های هرزه مسمومش/ با دست و/ چشم و/ دشنه خون ریزش/ این است، آنچه، هست/ بیهوده، باز، بودن شب را/ انکار میکنی!» / گفتم: «بودن»/ مسأله ای نیست/ لیک «پذیرفتن»/ فاجعه این است» (همان: ۱۳۸).

شاعر بر این باور است که: «بودن، تنها وجود داشتن چیزی است/ مثل وجود داشتن شب/ اما/ تا مرزهای دور پذیرفتن/ هنگامه مجال من و/ توست/ تسلیم؟/ یا ستیزه؟» (همان: ۱۳۹).

در شعری دیگر با عنوان «داوری»، برخلاف شاملو که میگوید: «و بدین نمط/ شب را غایتی نیست/ نهایی نیست/ و بدین نمط/ ستم را/ واگوینده تر از شب/ آیتی نیست» (شاملو، ۱۳۴۸: ۳۲)، معتقد است که: «شب را نهایی است./ من از زبان صبح نمیگویم/ خواب سپیده نیز نمیبینم/ اما/ شب را نهایی است» (میرزازاده، ۱۳۸۵: ۱۵۰).

صبح از دیگر مقوله هایی است که در تقابل با شب قرار دارد. هرچند در این مجموعه، شعری با عنوان صبح وجود ندارد، اما انتخاب عنوان «سحوری» بر این مجموعه خود حاکی از اهمیت این واژه نمادین است. علاوه بر آن در این مجموعه هر جا صحبت از شب و تاریکی شده، از صبح و روشنی نیز سخن به میان آمده است. در شعر «تبعیدی ربه»، شاعر از مردی سخن میگوید که با شمشیر خود به مبارزه با خصم میپردازد. شمشیری که آینه دار پرتو خورشید است:

«میشکافد سدّ دشمن را/ چنان چون سیل،/ میشود جاری به سوی هرچه پستی/ گرچه پر بالا،/ تیغ او آینه‌دار
پرتو خورشید» (میرزا زاده، ۱۳۸۵: ۸۳).

در شعر «دهکده» با فروریختن غبار شب، رود آینه مانند، روشنی و طراوت از دست رفته خود را باز پس میگیرد و
سپیده سرتاسر بنای باشکوه دهکده را فرامیگیرد و پس از آن نفسهای پیروزی و آزادی و رهایی از راه دور قابل
تماشا خواهد بود:

«ز شاخ و برگ درختان/ غبار شب میریخت/ و جان آینه رود/ روشنی می‌یافت./ ز شیب قلّه کوه/ سپیده میروید/
و پلکان عظیم بنای دهکده را/ که پله پله فرا رفته بود- تا سر کوه- به روشنی میرفت./ نسیم صبح نفس میکشید/
- از ره دور- خروس دهکده میخواند/ روی بام سحر» (همان: ۹۷).

در شعر «دیدار بامداد» که برای احمد شاملو سروده، شاعر صبح و بامداد را با ایهامی لطیف، در تقابل با شب قرار
داده و نشانه‌های صبح بیداری و پیروزی و گشایش را از کسی جويا میشود که تب دریای ناملايمات و فشارهای
سیاسی را چشیده و صبح در نگاه وی روییده است:

«ای بامداد طالع شعر شب زمان! با ما بگوی پنجره‌ها را/ رو بر کدام صبح گشاییم؟/ ای بس تپیده در تب دریا! با
ما بگوی شرطه کدام است؟/ و آن ساحل سلامت دل خواه؟/ ای صبح در نگاه تو رویان! با ما بگوی پشت کدامین
طلسم شوم، شبگیر، دیر مانده، به دروازه سحر/ وین ظلمت عبوس نفس گیر را/ کدام هریمن/ در آسمان خاطره
شهر/ کرده دود؟» (همان: ۱۳۳-۱۳۲).

پاییز در میان فصول سال شاید بیش از همه، به جهت داشتن ظرفیت و فضای نمادین در شعر میرزا زاده انعکاس
یافته است. این فصل که به گفته اخوان ثالث «پادشاه فصلها» است و در آن باغ بی‌برگی شاعر «داستان از میوه‌های
سر به گردون سای اینک خفته در تابوت پست خاک میگوید» (اخوان ثالث، ۱۳۸۶: ۱۶۷)، از نظر میرزا زاده همچون
کولی‌ای است که سرود سرد غمگین خویش را در بغض کبود شام میخواند و نوحه‌خوان دوره‌گرد کوچه‌های باغ
است که به سوگ برگ‌ریز نابهنگام باغ سبز امید شاعر فرونشسته است. شاعر از همان آغاز پاییز را مورد خطاب
قرار داده و در طول شعر، چندین بار از او می‌خواهد که سرود سرد غمگین خویش را بخواند:

«مخوان ای کولی پاییز! مگر آداب سوگ و سوگواری را/ نمیدانی؟/ و یا بر جنگل من،/ آن برافرازنده قامت،/ آن
امید سبز،/ که آن سان سوخت- ناگاهان- درون دوزخ مرداد می‌گریی؟/ مخوان ای کولی پاییز...!» (میرزا زاده،
۱۳۸۵: ۱۲۳).

در شعر «ملکوت» که آن را در مهرماه ۱۳۴۴ سروده، یعنی در آغاز فصل پاییز، شاعر که گویی در لحظه‌ای خاص
به نوعی عروج روحانی فرارفته، نسیم ناز و تصویر زیبایی را مورد خطاب قرار داده که «این گرم‌پوی خسته هر
شب» و «اسیر خوابهای خون را»، «در گیرودار عرصه پیکار، با خود به باغ‌های سبز رؤیایی، تا ازل، تا آنجا که دیگر
بودها نابود میشد، تا خدا، تا عرش پاک ناکجا» برده، درواقع پاییز احساسی غمگینانه از عدم دستیابی به آرزوهای
شاعر تلقی شده است:

«در بیشه پاییز برگ‌افشانی مهتاب/ تنهایی جاوید انسان را/ غمناک نالیدیم./ پاییز دلگیر بهار آرزوها را/ از ماه
پرسیدیم» (همان: ۹۱).

در شعر «جاودانگی» نیز پاییز مفهومی همچون آغاز خفقان و سردی و سکوت دارد. احساس کلافگی و درماندگی
و عدم اطلاع شاعر را در خصوص پایان امیدها و آرزوهای مردمان سختی کشیده‌ای میبینیم که به صورت باغ

سرسبز متصور شده است و در پاییز و سرمای طاقت‌فرسای ناشی از آن، رو به زوال و نیستی می‌رود. سردی و سکوت و خفقانی که اندیشهٔ باغ یا همان امیدها و دل‌گرمیهای انسان را به سوی یغما و نیستی می‌برد: «اندیشهٔ این باغ بوده است از کدامین صبح،/ یا در چه شامی سبزش در واپسین پاییز/ خواهد خفت» (همان: ۱۵۴).

تابستان با ماه مردادش نیز در مجموعه شعر سحوری حضور پررنگ دارد. مرداد که از ماههای بسیار گرم فصل تابستان است، به دلیل گرمای سوزان و طاقت‌فرسایش، رمزی است برای سکوت و سکون و خفقان و سستی و ناامیدی و هرگونه ستم و تیره‌بختی. در مرداد از زمین و آسمان شهر آتش میبارد و در کام حریق دوزخی آن، شهر تب میکند و گیج و بی‌فریاد پیکر خویش را در بهت سکوت گرم بعد از ظهر آن رها کرده و یکسره به تسخیر آن درآمده است. حتی یاس پیر هم بر شانهٔ دیوار افسرده و خسته سر هشته و کاج سرگردان و مبهوت ایستاده و درختان تشنه زیر بارش گرمای خورشید در سکوتی مطلق به سر می‌برند و «هر چیز، هر جا در سموم دوزخ مرداد» می‌سوزد و غیر از سکوت صدایی نیست:

«میبارد آتش/ از زمین و آسمان شهر./ تب کرده اینک شهر/ در کام حریق دوزخ مرداد./ شهر مستخر،/ گیج،/ بی‌فریاد،/ پیکر رها کرده است/ در بهت سکوت گرم بعد از ظهر» (همان: ۸۸-۸۷).

یکی دیگر از دلایلی که میتوان چنین مفاهیمی را برای آن در نظر گرفت، حادثه‌ای است که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رخ داده است. «کودتای ۲۸ مرداد، سرآغاز جریانی تازه در شعر فارسی است که شاعران متجدد نتوانستند خارج از سایهٔ تأثیرات منفی آن زندگی و شاعری کنند. هر دو گروه، هم شاعرانی که ذاتاً سیاسی بودند و به شاعر سیاست معروفیت دارند و هم شعری که اصولاً سیاسی نبوده‌اند، بازتاب‌های ناخوشایند استبداد و استبدادزدگی ناشی از کودتا را در شعر خویش نشان داده‌اند» (براهنی، ۱۳۶۶: ۱۷). میرزازاده در شعر «تفاوت» که به سال ۱۳۴۵ سروده، به این حادثه پرداخته و با توجه به معنی واژهٔ «مرداد» که از مردن و میرایی می‌آید، تفسیر دیگری از آن ارائه داده است:

«مرداد،/ یعنی نیستی/ مرداد،/ یعنی مرگ/ - نفرین به این مرداد-/ از تیر تا مرداد سی روز است/ - در تقویم-/ اما در زمان؟ هیئات/ خشمی درونم می‌جود دندان:/ پیوسته می‌گردیم دور از تیر/ اما غرقه در مرداد» (میرزازاده، ۱۳۸۵: ۱۷۲).

در شعر «کاج» نیز اشاره‌ای به این مسأله میکند و میگوید: «یک عصر تابستان/ در روزهای آخر مرداد/ این کاج شاهد بود من/ - این طفل آن ایام-/ سر در میان شاخ و برگش/ گریه سر دادم...» (همان: ۱۰۵).

از **زمستان** در این مجموعه شعر نشانی نیست. جز در شعر ناقوس که در توصیف «سردار پیر» سروده و ابر تیرهٔ اسفند را مورد خطاب قرار داده، میگوید: «بگذار ابر تیرهٔ اسفند/ این قامت بلند به زنجیر بسته را/ با بغض گرم خویش بشوید./ بگذار برف،/ برف پرافشان/ این حجم استواری و پاکی را/ با حلهٔ سپید، کفن دوزد» (همان: ۱۰۹). **بهار** نیز در شعر میرزازاده انعکاس چندانی ندارد. وی جز کاربرد اندک و پراکندهٔ واژهٔ بهار در لابه‌لای اشعارش، شعری با عنوان «بهاریه» نیز دارد که وصف کوتاهی را شامل میشود و شاید بتوان آن را به امید و آرزو و آرمان شاعر تعبیر کرد:

«اینک بهار:/ خاطره‌ای سبز،/ از ذهن خاک/ رُسته دگر بار» (همان: ۹۳).

مکان در شعر میرزازاده به صورت عام به کار رفته است. او از مکانهایی همچون: شهر، دهکده، جنگل، باغ، مرداب، سراب، کویر و صحرا و... در شعر خویش یاد کرده که از لحاظ جغرافیایی بر منطقه‌ای خاص دلالت ندارند و در

اغلب موارد مفهومی همچون وطن و میهن را به ذهن تداعی میکنند. این مکانها در شعر او به صورت پراکنده بازتاب یافته و فقط در دو شعر «مرداب» و «صحرا» به توصیف دقیق آنها پرداخته است. مرداب که جایی دیگر از آن به صورت «آبهای راکد» تعبیر میکند، با این که سالها آماجگاه نیزه سرخ طلوعها و آیینهدار پرتو زرد غروبهاست، اما همچنان سیلی‌خور صبور سواران بادها و آبشخور نهانی خوکان و گرگهاست:

«مرداب سالهاست: آماجگاه نیزه سرخ طلوعها، آیینهدار پرتو زرد غروبها، نقش‌آفرین چهره ماه و ستاره‌ها، چشم انتظار ریزش احسان ابرها، سیلی‌خور صبور سواران بادها، حسرت‌کش تراوش جوشان چشمه‌ها، آرامگاه روشن توفان بادها، آبشخور نهانی خوکان و گرگها، دشنام‌نوش سرزنش گنگ صخره‌هاست. / مرداب، سالهاست، که آرام و بی‌صداست» (همان: ۸۰).

در شعر «صحرا» نیز با مخاطب قرار دادن آن، این گونه فریاد اعتراض‌آمیز خویش را اعلام میدارد:

«صحرا! چرا سکوت؟ مگر تسلیم؟ صحرا دلم گرفت! صحرا! حریق سینۀ گرم تو/ هرگز تحمل خس و خاشاک را نداشت / صحرا چگونه شد؟» (میرزاده، ۱۳۸۵: ۱۱۸).

او نمیتواند باور کند که صحرا مثل پیکره تسلیم، زیر چکمه دژخیمان قرن گسترده شده باشد. لذا از او میخواهد که با آتش خشم خود، این روبه‌نمای غرب را در هرم انتقام خویش بسوزاند:

«صحرا! تو! ای تجسم آزادی؟ ای شب چراغ روشن خاور! صحرا کجاست همت توفان خشم تو!... / صحرای سوخته در بیداد! - قربانی تفاهم شرق و غرب! - من، / روی گونه همه آوارگان تو، / شلاق میخورم. / من، / در غرور زخمی آزادگان تو، / تحقیر می‌شوم. / تا آن زمان که آتش خشم تو/ این روبه‌نمایان غرب را، / در هرم انتقام بسوزاند» (همان: ۱۱۹-۱۱۸).

ابر و لوازم آن یعنی باد و باران نیز از دیگر پدیده‌های طبیعی است که با توجه به خاصیت‌های چندگانه و متضادش بارها مورد توجه شاعر بوده. گاه ابر فتنه است و خورشید حقیقت را میپوشاند و گاه ابرهای تیره شوم مهاجم و آتشبار که تگرگ مرگ میبارند و جراحت‌زا هستند. در شعری که برای شهیدان «سینا»، «اردن» و «شامات» سروده، ابر چنین خاصیتی دارد:

«میدانی ای برادر در خون تپیده‌ام! میدانی ای برادر رزمنده! آن ابرها که ریخت به رویت تگرگ مرگ - آن ابرهای تیره آتشبار - / از سوی غرب آمده بودند» (همان: ۱۱۳).

اما آنجا که ابر جان روشنش را به تواضع روی باغ تشنه می‌افشاند، زندگی‌بخش است و جاودانگی به بار می‌آورد و حکیمانه به شاعر پند میدهد که فرصت تو نیز همین یک لحظه است؛ آن را دریاب و به لحظه‌ای جاودانه تبدیل کن. چراکه گل‌های فردا و باغ فردا را نیز ابری دیگر خواهد بود:

«در فرصت هستی/ زمان تو/ همین یک لحظه است/ آری همین یکدم، / این لحظه - این حجم تهی - را/ با خودت پُر کن/ اگر مردی! گل‌های فردا، باغ فردا را/ هم نیز ابری - زانچه در دیروز یا امروز - / خواهد بود» (همان: ۱۵۳).

و یا در شعر «مهاجر»، پرنده‌ای که از آشیانه خویش سفر کرده و یاد باغچه و آشیانه و قفس، لذت پرواز در دیار غریب را از او گرفته، ابر را به عنوان پرنده‌ای آزاد مورد خطاب قرار داده و میگوید:

«تو ای پرنده آزاد! به آشیانه من گر تو را فتاد گذار، / - به این نشانه که باغی است در میان قفس - / به شاخه‌ای که در آن آشیانه‌ای خالی است، / سلام من برسان» (همان: ۱۶۸).

همچنین اشاراتی به جنگل و به تبع آن به برخی درختان از جمله کاج دارد. جنگل که از آن با صفات آتش گرفته و انبوه یاد میکند، جنگل سبز امید شاعر است که ناکام می‌سوزد: «مخوان ای کولی پاییز! / سرود سرد غمگینت -

در این بغض کبود شام- / خروش خسته آه مرا ماند/ به تصویر کبود جنگل سبز امید من/ که میسوزد چنین ناکام» (میرزازاده، ۱۳۸۵: ۱۲۲).

درخت «کاج» که رمزی است برای پایداری و صبوری و مقاومت، تجلی‌گاه آرمانها و آرزوهای شاعر و از همه مهمتر رمزی است برای تسلیم‌ناپذیری، رازداری و یکرنگی و صداقت؛ و از آنجا که در تمام فصلها یکرنگ است، شاعر را با آن پیوندی خاص می‌باشد. پیوندی که حکایت از «رفته‌های دور» و «روزگار کودکی‌هایش» دارد. شاعر بغض گرمش را در میان شاخ و برگهای سبز و انبوه آن می‌افشاند و او عقده‌های تلخ شاعر را در ذهن سبز خویش پنهان کرده است:

«او همچنان مانده است/ کان ایام./ سرسبز، بادی/ ای تمام فصلها یکرنگ!/ ای صبر سبز/ ای قامت فریاد خاموشی!/ ای جاودان مغرور، ناتسلیم!/ در رهگذار سود و سودا و فراموشی» (همان: ۱۰۶).

جانوران و پرندگان

جانوران و پرندگان با توجه به صفات و خصوصیات بارزی که در آنها وجود دارد، همواره برای بیان مسائل اجتماعی و گاه نگفتنی مورد توجه شاعران و نویسندگان بوده‌اند. م. آزر نیز به مناسبت از پرندگان و جانوران چه به صورت کلی و عام مثل پرنده، مرغ، پرندگان مهاجر، پرنده دست‌آموز که شریک شعبده و دام تازه صیاد است (همان: ۱۷۰)، مرغ خوشخوان، مرغ سوخته که درون حنجره شاعر می‌خواند (همان: ۱۴۳)؛ و چه به صورت خاص مثل گفتار، عقاب، خروس دهکده که روی بام سحر می‌خواند و مردم خفته را بیدار میکند (همان: ۹۷)، خوک، گرگ، سگ و... در شعر خویش یاد کرده است. گفتار رمز کسانی است که پوزه خویش را بر پیکر دین نهاده و پیوسته در خدمت کامجویان و سلطه‌گرانند و معاش آنها از این طریق است:

«پوزه گفتارها آیا/ همچنان بر پیکر دین و سلامت کامجویان است؟/ مسند فرمان‌گزاریهایشان برجاست؟» (همان: ۸۶).

مرداب آبشخور نهانی خوکان و گرگهاست (همان: ۸۰). سگان دست‌آموز و سگان زنجیری که کینه‌جویی چریک پیر را نواله می‌خورند و به هرزه‌درایی خود از کنار مزبله‌ها، به سایه وی از پس پشت حمله می‌برند (همان: ۱۶۳). در شعر «زننده به گوران»، تمساح مجال گریه مییابد (همان: ۱۳۶). در میان این دسته از نمادها، عقاب از اهمیت خاصی برخوردار است. نمادی چنان نیرومند و بارز که «مطلقاً حالت حکایت یا خیال، تاریخ یا اسطوره را ندارد» (شوالیه، ۱۳۸۵، ج ۴: ۲۷۷) و شاید رمزی باشد از اندیشمندان و روشنفکران و آزادی‌خواهانی که از دید شاعر بر همه احوال سیاسی و اجتماعی تسلط کامل دارند و هر لحظه برای مبارزه آماده‌اند. عقاب در شعر کوتاه «اوج» اینگونه به وصف درآمده است:

«بالهایش؛ در راستای غرور/ پنجه‌هایش؛ غریزه حمله/ تن رها/ روی گاهوار هوا/ راست چونان تسلط مطلق/ می‌چمد بر فراز کوه،/ عقاب» (میرزازاده، ۱۳۸۵: ۱۲۱).

در شعر «گمشدگان»، شاعر سراغ عقابهای بسته و گم‌شده را از پرنده‌هایی می‌گیرد که آزادانه به هر سوی افق روانه‌اند:

«پرنده‌ها! پرنده‌ها! پرنده‌ها مرا خبر دهید/ به راه‌تان نشسته‌ام پرنده‌ها/ شما به هر سوی افق روانه‌ها/ عقابهای راهی بلندتر چکادها،/ که آسمان خانه مرا/ ز اوج سایه می‌زدند،/ - عقابهای بسته- را ندیده‌اید؟» (همان: ۱۵۸).

اساطیر و شخصیت‌های ملی و مذهبی و تاریخی

اساطیر و شخصیت‌های ملی و مذهبی و تاریخی با توجه به منش و خوی و خصلتی که در هر یک از آنها وجود دارد، غالباً برای بیان اندیشه‌ها و آرمانها و باورهای شاعرانه در زمانهای مختلف و موقعیتهای خاص مورد توجه شاعران بوده‌اند. زیرا اسطوره به دلیل ظرفیت و گنجایش خاص آن «پهنه نمادهاست. چهره‌ها و رویدادها در اسطوره نمادینند» (کزازی، ۱۳۸۸: ۲). در شعر م. آژرم از اساطیر، شخصیت‌های ملی، مذهبی و تاریخی همچون رستم، بیژن، افراسیاب، کاووس، سامری، ققنوس، دیو، اهریمن، رودابه، درفش کاویان و نیز از کسانی همچون خسرو، شیرین، فرهاد و... یاد شده است. همچنین اشعاری برای شخصیت‌های معاصر همچون مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو، محمود طوسی، محمدرضا شفیعی کدکنی، اسماعیل خویی، جلال آل احمد و نیز مرثیه‌ای برای تختی سروده که با توجه به ابعاد شخصیتی هریک از آنها، از رمزا و نشانه‌های خاصی برای توصیف آنها بهره برده است. به عنوان مثال برای اخوان ثالث، از درخت تناور گردوی پیری بهره جسته که بر یال کوه روئیده و «به سنگ اندرون ریشه‌هاش» استوار است و «نه منت پذیرفته از باغبان» و «نه یک جرعه نوشیده از جویبار»:

«غروری است استاده، گردوی پیر/ سرش بآسمان، پای بر کوهسار/ همه ساله بار آرد و بار خویش/ کند زان بلند/ به دره نثار... و یا چون عقابی است- بر فرق کوه- / فروهشته بال و پر شاخ‌سار» (میرزا زاده، ۱۳۸۵: ۱۲۹-۱۲۸). و یا در شعری که برای شفیعی کدکنی (م. سرشک) سروده، از واژه «سحوری» بهره گرفته که عنوان این مجموعه شعری او نیز می‌باشد. سحوری در جدال با شب که چندین سپاه گران شامل: «خواب»، «بیم»، «سکوت» و «سیاهی» دارد، تنها سلاحش «بانگ» اوست:

«چتر آوای گرمش شکفته است/ بر در خانه‌ها میزند مشت/ بر سر بامها میکشد بال/ میدهد خفتگان را به آواز هشدار:/ خواب‌تان بس که اندام‌تان خست/ چشم، باید به دیدن/ پای، باید به رفتار/ دست، باید به بنیاد/ قلب، باید به عشقی- تپیدن/ هیچ‌تان زین همه نیست اکنون/ این نه خواب است، مسموم‌تان کرده شب/ - تا نجنبید- / با زهر رخوت» (میرزا زاده، ۱۳۸۵: ۱۴۸).

و یا در مرثیه‌ای که برای جلال آل احمد سروده، از او با عنوان «چریک پیر» یاد میکند که بر فراز قله و برج پاک بیداری، نگهبان مرزهای شرف و آزادی بود و «چراغ بیداری به دیده‌اش میسوخت و نشانه را - با تیر- ز دورها میدوخت» و در شبهای تیره چراغ می‌افروخت و غریو بر میداشت، ولی اکنون با رفتنش:

«فراز قله دگر برج دیدبان خالی است/ چریک پیر - کزان اوج چارسو دیدن،/ دو چشم دوخته بر مرزهای آزادی،/ و هر مهاجم چالاک را به تیر نشان،/ به جای خود میدوخت،/ به سالهای خموش،/ نبرد می‌آموخت،/ ز پای افتاده است» (همان: ۱۶۱).

و در مرثیه‌ای که برای تختی سروده، از نشانه‌ها و شخصیت‌های اساطیری و ملی بهره می‌جوید و می‌گوید:

«کدامین پیک را باید روانه کرد/ اکنون نزد رودابه/ کدامین نرم‌گوی نکته‌دان/ شاید گزارش را/ چه سان گوید بر آن شیرپرور، زن/ که رستم: قامت برنایی و پاکی/ بلند آوازه هم‌زاد پیروزی/ برافرازنده رایات آزادی/ در این پیکار دهشتناک،/ کاینک رایات افراسیاب و/ کاووس یکرنگ است/ و پیروزی شهید سازش و افسون و/ نیرنگ است/ به ناهنگام خود را کشت/ کدامین دل کند باور؟/ کدامین ضربه‌اش افکند؟/ کدامین ناروا از پشت؟» (همان: ۱۷۴).

در واقع شاعر با بهره‌گیری از اساطیر و روایات ملی، پیوندی خاص با رویدادها و مسائل سیاسی و اجتماعی عصر خویش در برقرار می‌کند. در شعر «تبعیدی ربه» که در توصیف ابودر غفاری، یار و صحابی پیامبر (ص)، در مرداد

۱۳۴۴ سروده، میتوان نشانه‌های بارزی از این شخصیت تاریخی و مذهبی را در وجود امام خمینی (ره) یافت که سالها در تبعید بوده است:

«سایه‌بان/ بارش خورشید/ بارگاهش/ آبی بام بلند آسمان دشت،/ مرز پرواز نگاهش/ حایل آفاق./ همدمش توفان گرم وحشی صحرا./ چهره‌گاهش/ - هر کران- بهت کویر تشنه و تبار./ در نهفت هر رگش نبض جهانی زندگی جاری/ لیک او با خویشتن تنها/ چون غرور بکر اعماق کویر/ - از دیدن نامردمان فارغ- مانده تنها در دل صحرا.../ با خطوط چهره‌اش/ طرح کلاف درهم تصمیم./ با فروغ دیده‌اش/ ظهر بلوغ تابش خورشید/ با بلند قامتش/ آزادی بر دوش بار سالها تبعید» (همان: ۸۲-۸۱).

نتیجه

نعمت میرزازاده (م. آزر) از شاعران آگاه و توانای روزگار ماست که در مجموعه شعر سحوری، فریاد اعتراض و مبارزه خویش را علیه سیاست روز رژیم با لحنی حماسی و در زبانی نمادین و با بیانی صریح و روشن اعلام نموده است. او برای بیان اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی خویش از رموزها و نمادهایی بهره گرفته است که غالباً ریشه در طبیعت و عناصر مربوط به آن از قبیل زمان، مکان، جانوران و نیز ریشه در اساطیر و روایات ملی، مذهبی و تاریخی دارد. هرچند نماد به دلیل ماهیتش ذاتاً دارای نوعی ابهام است، اما م. آزر در این مجموعه شعر، با تفسیر ضمنی نمادها مخاطب را در مسیر نگاه و عواطف خویش هدایت میکند. البته این امر در شعر او طبیعی مینماید؛ زیرا او از یک سو در خط خون و خطر قرار دارد و از سوی دیگر میخواهد با کلام آتشین خود مسیر آزادی را روشن کند و حقایق را آنچنان که هست و وظیفه‌اش ایجاب مینماید، به گوش توده‌های مردم برساند. او حتی در شعرهایی که به مناسبت‌های خاص سروده و یا در شعرهایی که به برخی از دوستانش تقدیم کرده، از بیان اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی خویش غافل نبوده است. چنانکه مهمترین نماد به کار رفته در این مجموعه، یعنی «سحوری» در تقابل با شب قرار دارد و دیگر اشعار این مجموعه نیز از همین تقابل و جدال مایه گرفته و شعر او را سرشار از تصاویر و مضامین اجتماعی و انسانی و وقایع و حوادث ملی و تاریخی نموده است.

تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان اعلام نماید.

تعارض منافع

نویسنده این مقاله گواهی میکند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی خود نویسنده است و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این پژوهش طبق قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرد.

References

- Akhavan Thalith, M. (2007). *Zemestan*, Tehran: Zemestan.
- Baraheni, R. (1987). *Roya-ye Bidar*, Tehran: Ghatreh.
- Bayat, H. (2008). *Dastan-Nivisi Jaryan-e Siyal-e Zehn*, Tehran: Elm va Farhangi.

- Tabrizi, S. M. (1977). *Maqalat-e Shams*, edited by M. A. Mohaqqiq, Tehran: Scientific Publications of Sharif University of Technology.
- Hosseinpour Chafi, A. (2005). *Jaryan-haye She'r-e Mo'asir-e Farsi*, Tehran: Sepehr.
- Hamidian, S. (2002). *Dastan-e Degardisi (Ravand-e Degar-guni-haye She'r-e Nima Yushij)*, Tehran: Niloufar.
- Khatibi, M. (2006). "Darangi Bar She'r-e Azarm", in *Mojmo'e She'r-e Sahouri*, Tehran: Afarinesh.
- Dad, S. (2008). *Farhang-e Estelahat-e Adabi*, Tehran: Mavareed.
- Zarqani, M. (2004). *Cheshmandaz-e She'r-e Mo'asir-e Iran*, Tehran: Thalith.
- Salajeghah, P. (2010). *Naqd-e Novin Dar Hoz-e She'r*, Tehran: Mavareed.
- Shamlu, A. (1969). *Marsiye-haye Khak*, Tehran: Amir Kabir.
- Chauvin, J. (2006). *Farhang-e Namadh-ha*, Vol. 4, translated by S. Fazayeli, Tehran: Jihun.
- Fattouhi Rodmaijani, M. (2014). *Balaghat-e Tasvir*, Tehran: Sokhan.
- Kazazi, M. J. (2001). *Az Koneh-ye Digar*, Tehran: Markaz.
- Molavi, J. M. (1989). *Masnavi Ma'navi*, edited by R. A. Nicholson, Tehran: Moli.
- Mirzazadeh, N. (2006). *Sahouri*, edited by M. Khatibi, Tehran: Afarinesh.
- Mirsadeghi, J. (2013). *Anasir-e Dastan*, Tehran: Sokhan.
- Yahagi, M. J. (2012). *Joybar-e Lahzeha*, Tehran: Jami.

فهرست منابع فارسی

- اخوان ثالث، مهدی، (۱۳۸۶)، زمستان، تهران: زمستان.
- براهنی، رضا، (۱۳۶۶)، رؤیای بیدار، تهران: قطره.
- بیات، حسین، (۱۳۸۷)، داستان‌نویسی جریان سیال ذهن، تهران: علمی و فرهنگی.
- تبریزی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۵۶)، مقالات شمس، تصحیح محمدعلی موحد، تهران: مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف.
- حسین‌پور چافی، علی، (۱۳۸۴)، جریانهای شعر معاصر فارسی، تهران: سپهر.
- حمیدیان، سعید، (۱۳۸۱)، داستان دگردیسی (رونددگرگونیهای شعر نیمایوشیج)، تهران: نیلوفر.
- خطیبی، مهدی، (۱۳۸۵)، «درنگی بر شعر آزر» در مجموعه شعر سحوری، تهران: آفرینش.
- داد، سیما، (۱۳۸۷)، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید.
- زرقانی، مهدی، (۱۳۸۳)، چشم‌انداز شعر معاصر ایران، تهران: ثالث.
- سلاجقه، پروین، (۱۳۸۹)، نقد نوین در حوزه شعر، تهران: مروارید.
- شاملو، احمد، (۱۳۴۸)، مرثیه‌های خاک، تهران: امیرکبیر.
- شوالیه، ژان، (۱۳۸۵)، فرهنگ نمادها، ج ۴، ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- فتوحی رودمعجنی، محمود، (۱۳۹۳)، بلاغت تصویر، تهران: سخن.
- کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۰)، از کونه‌ای دیگر، تهران: مرکز.

مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۶۸)، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد البین نیکلسون، تهران: مولی.
میرزازاده، نعمت، (۱۳۸۵)، سحوری، به اهتمام مهدی خطیبی، تهران: آفرینش.
میرصادقی، جمال، (۱۳۹۲)، عناصر داستان، تهران: سخن.
یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۹۱)، جویبار لحظه‌ها، تهران: جامی.

معرفی نویسنده

عبدالله واثق عباسی: دانشیار محترم گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.

(Email: vaceghabbasi@lihu.usb.ac.ir)

(ORCID: 0000-0001-9105-8117)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

Introducing the authors

Abdullah Vaseq Abbasi: Honorable Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran.

(Email: vaceghabbasi@lihu.usb.ac.ir)

(ORCID: 0000-0001-9105-8117)